



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ بپذیر

کار او کُنْ فَيَكُونُ ست، نه موقوفِ علل

*نَفَخْتُ: دمیدم

ای انسان، وقتی هشیارانه با فضاگشایی مرکزت را عدم می‌کنی، دَم یا خرد زنده‌کننده زندگی است که وارد وجودت شده و به تو جان می‌بخشد، یعنی تو را به خودش زنده می‌کند. این تغییر و تحول به وسیله ذهن قابل فهم نیست، برو این را از آیه «نَفَخْتُ» «روح خود را در تو دمیدم»، بپذیر، چراکه خداوند از طریق «کُنْ فَكَانَ» که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، عمل می‌کند و کار او موقوف فکر کردن بر حسب علل و سبب‌سازی ذهن نیست.

نکته ۱: براساس این بیت کار تبدیل، تغییر و داروی شفا بخش ما در دست فضاگشایی و اطاعت از «قضا و کُنْ فَكَانَ» زندگی است، نه قضاوت و مقاومت ما. بنابراین نباید بر حسب سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کنیم.

نکته ۲: چگونه می‌توانیم از سبب‌سازی ذهن رها شویم؟ ما باید بدانیم که با عقل و چاره‌اندیشی‌های من‌ذهنی این کار ممکن نیست، بنابراین باید فضا را باز کرده، به زندگی رو بیاوریم و بگوییم من نمی‌دانم، عاجزم و درمانده‌ام. فقط از این طریق است که از سبب‌سازی ذهن رها می‌شویم.

نکته ۳: علت قضاوت کردن ما این است که می‌خواهیم بدانیم آیا این چیزی که در مرکز هست، خوب است یا بد است؟ هروقت ما قضاوت می‌کنیم، درواقع مقابل قضاوت خداوند می‌ایستیم. بنابراین برای رهایی از قضاوت کردن باید با فضاگشایی مرکزمان را عدم کنیم.



نکته ۴: ما در بیرون نمی‌توانیم از کنار چیزی که از جنس همانیدگی مرکزمان است، بدون مقاومت، یعنی بدون گرفتن ارتعاش یا تأثیر، رد شویم. بنابراین تا وقتی که یک چیز ذهنی در مرکزمان باشد، ما مقاومت خواهیم داشت.

نکته ۵: تا زمانی که ما قانون جبران مالی و معنوی را انجام ندهیم و عقل من‌ذهنی را تکیه‌گاه خود کنیم، در این صورت ناچاراً به اشتباه خواهیم افتاد و آموزش‌های مولانا و برنامه گنج حضور نیز هیچ فایده و تأثیری برایمان نخواهد داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

پیش‌چوگان‌های حکمِ کُنْ فَاکان

می‌دویم اندر مکان و لامکان

ما پیش‌چوگان‌های حکم «کُنْ فَاکان» خداوند که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنیم. یعنی قانون «قضا و کُنْ فَاکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند؛ به طوری که هرچه در درون فضاگشایتر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.

نکته ۱: تا زمانی که به اتفاق این لحظه واکنش نشان داده و دچار هیجانات ذهنی از جمله خشم می‌شویم، باید بدانیم که مرکزمان از جنس جسم است و ناموس ذهنی داریم؛ بنابراین پیشرفت نخواهیم کرد، چون ناموس محدودکننده است.

نکته ۲: اگر ما در ارتباط با دیگران دچار خشم می‌شویم و با واکنش نشان دادن آن‌ها ما نیز به واکنش می‌افتیم، در این صورت به جای این که بگوییم چرا این شخص نمی‌فهمد، باید به خودمان بگوییم چرا من از خشم او عصبانی می‌شوم؟ چه همانیدگی‌ای در مرکز من وجود دارد که مرا به واکنش وامی‌دارد؟ قطعاً این‌گونه عمل کردن یعنی گشودن فضا و اظهار عجز و نادانی کردن در پیشگاه خداوند بهتر و زیباتر از ناموس و پندار کمال است.



قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیا فریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

تو به هر صورت که آیی بیستی

که منم این، واللّه آن تو نیستی

*بیستی: بایستی

ای انسان، تو به هر صورت و هر نقش ذهنی اعم از سیاسی، مذهبی، معنوی، دردمند، محتاج، زشت و زیبا، بایستی و خود را توصیف کنی و بر آن اساس خودت را آرایش کرده، به مردم و خداوند ارائه دهی و بگویی هویت من این است، من به تو می گویم: «به خدا سوگند که تو هیچ کدام از این تصاویر نیستی.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق

در غم و اندیشه مانی تا به خلق

زمانی که تو به عنوان من ذهنی از چیزهای این جهانی زندگی و خوشی می گیری، اگر یک لحظه از انسان ها یا همانیدگی ها دور شوی و تنها بمانی و مردم دیگر سراغ تو را نگیرند، در این صورت تا گلو در غم و اندوه فرو می روی؛ یعنی اندوه همانیدگی ها سراسر وجود تو را فرامی گیرد.



نکته: ما در تنهایی باید سرمست تر باشیم و خدا را شکر کنیم که تنهایییم، چراکه دیگران ما را بیشتر به ذهن می‌کشند. البته این بدین معنا نیست که ما حتماً باید تنها باشیم، بلکه به این معنی است که اگر در تنهایی خود سرمست نباشیم، با دیگران نیز خوش و سرمست نخواهیم بود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

این تو کی باشی؟ که تو آن اوحدی

که خوش و زیبا و سرمست خودی

*اوحد: یگانه، یکتا

چگونه ممکن است این من‌ذهنی که براساس سبب‌سازی ذهن، مرتب تصویر انسان‌ها و چیزها را به مرکزش آورده و با آن‌ها همانیده می‌شود و در صورت نبودشان، در غم و اندوه فرو رفته و حس بیچارگی می‌کند، هویت حقیقی تو باشد؟ بلکه حقیقت وجودی تو آن ذات یکتایی و هشیاری منطبق بر هشیاری است که دائماً خوش و زیبا و سرمست است و همه این‌ها را در ذات خود دارد.

نکته ۱: اتفاق این لحظه برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی‌افتد، بلکه برای شناسایی همانیدگی‌ها، عمل واهمانش و بیداری ما از خواب ذهن به وجود می‌آید.

نکته ۲: وقتی اتفاقات بد مرتب برای ما تکرار می‌شوند، به این معنی است که ما من‌ذهنی داریم و مرکزمان از جنس جسم و درد است. پس باید فضا را باز کنیم تا مرکزمان عدم شود و بدانیم من‌ذهنی توهمی بیش نیست؛ درواقع یک آرایش و یک پارک ذهنی است که ما برحسب هیروت ذهن آن را ایجاد کرده‌ایم و باید کل آن از بین برود.

نکته ۳: ما برای خود شریک زندگی انتخاب می‌کنیم تا ما را خوشبخت کند و از تنهایی دریاورد. حال آن‌که خداوند هم نمی‌تواند من‌ذهنی ما را خوشحال کند، چه برسد به شریک زندگی مان!



نکته ۴: ما به عنوان امتداد زندگی و خداوند، سرمست خودمان هستیم. پس باید بررسی کنیم که این غمناکی ما برای چیست؟ در واقع غمناکی ما به خاطر وجود من ذهنی مان است که در اثر همانش با چیزها ایجاد شده است و ما خودمان را می‌کشیم تا حالش را بهتر کنیم. این در حالی است که خداوند سبب‌هایی را از طریق «قضا و کُن فکان» به وجود می‌آورد تا من ذهنی مان را متلاشی کرده و خودش را به ما نشان بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

خویش را صافی کن از اوصافِ خود

تا ببینی ذاتِ پاکِ صافِ خود

ای انسان که از جنس هشیاری هستی، مرکز خود را با فضاگشایی و شناسایی همانیدگی‌ها از اوصاف زشت و ناپاک من ذهنی پاک کن تا ذاتِ پاک و صاف خود را به عنوان آلت و امتداد خداوند، با زنده شدن به او به طور عینی مشاهده کنی.

نکته ۱: خداوند هر لحظه میل یک چیزی را به دلمان می‌اندازد، سپس با گرفتن آن، داغش را به دل ما می‌گذارد تا بفهمیم که نباید با چیزها جفت شویم.

نکته ۲: بسیاری از ما در ابتدای راه و هنگام شروع به کار، سؤالات زیادی را با هشیاری جسمی مطرح می‌کنیم و هدفمان در واقع این است که با بیان این سؤالات زودتر فضای حضور را تجربه کنیم، اما این کار نه تنها راه‌گشا نیست بلکه ماندن ما در ذهن را نیز مُسَجَل تر می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذودلال



*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را کامل‌تر و عاقل‌تر از همه دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

نکته ۱: من ذهنی هر لحظه به دنبال کسی می‌گردد تا او را ملامت کند، اگر چنین شخصی را پیدا نکند، خدا را ملامت می‌کند و چنانچه خدا را هم نتواند ملامت کند، شروع به ملامت خود می‌کند. ما باید بدانیم که ملامت خودمان، بدترین بدبختی است! چراکه من ذهنی را قوی‌تر کرده و ما را گرفتارتر می‌کند.

نکته ۲: اگر ما این ابیات را خوب یاد بگیریم و در عمل آن‌ها را به کار ببریم، در این صورت هنگامی که کسی چیزی می‌گوید و به ما برمی‌خورد و خشممان بالا می‌آید، متوجه می‌شویم که ما ناموس و پندار کمال داریم؛ بنابراین با گشودن فضا به معالجه خود می‌پردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیر نامرئی بر دست و پای هشپاری انسان بسته‌است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشپارانہ بکشند؛ در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.



نکته ۱: من ذهنی در ابتدا مفید است، چراکه جدایی را به ما یاد می‌دهد؛ ولی پس از ده دوازده سالگی دیگر مفید نیست، چون در این سنین ما درک می‌کنیم که باید فضا را باز کنیم، به خداوند تبدیل شویم، با نور خداوند ببینیم و از عقل و خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند استفاده کنیم نه از عقل محدود من ذهنی.

نکته ۲: دنیا را پندارهای کمال و ناموس‌ها خراب کرده‌اند. در واقع تمام جنگ‌ها به این خاطر است که به کسی یک چیزی بر خورده است و یا این که یک کسی می‌خواهد بر حسب پندار کمال و ناموس دیده بشود.

نکته ۳: آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی، ما را چنان محدود می‌کند که هیچ نیازی در خود برای به کارگیری دانش مولانا احساس نمی‌کنیم. به عبارتی اگر بخواهیم شاگرد مولانا شویم و با ابیات ایشان زندگی‌مان را اصلاح کنیم به ما برمی‌خورد، در حالی که ما با عقل ناقص ذهن با نزدیک‌ترین افراد خانواده‌مان هم نمی‌توانیم درست ارتباط برقرار کرده و به شادی زندگی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگین ای فتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد، [اگر حتی یک لحظه مرکزت عدم شود، متوجه خواهی شد که] در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از سرگین دردهایی چون خشم، ترس، حرص، انتقام‌جویی و کینه‌ورزی، حسادت، نگرانی، اضطراب و غیره وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می‌آیند. هر چند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی این جوی صاف و آرام به نظر می‌رسد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکمِ حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

*بساط: هر چیز گسترده‌ای مانند فرش و سفره

خداوند خاصیت فضاگشایی و بساطِ عدم را برای ما گسترده و حکم کرده‌است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَاکان» در مسیرمان پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم.

نکته ۱: هر زمان دچار قبض شدیم باید بدانیم خداوند این لحظه در کار جدیدی است و از این طریق می‌خواهد چیزی به ما یاد بدهد، بنابراین باید در خود حاضر باشیم تا پیغام را دریافت کنیم.

نکته ۲: هر وقت ما در برابر وضعیت این لحظه فضاگشایی می‌کنیم، در واقع دنبال مادرمان یعنی زندگی و خداوند می‌دویم، و هر وقت فضا را می‌بندیم، به دنبال شیطان می‌دویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا

تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

ای انسان، فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی عمل نکن تا «عِلْمَتَنَا» یعنی خرد و دانش ایزدی که در اثر گشوده شدن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می‌شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.



قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«[فرشتگان] گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

[ما نیز به‌عنوان فرزند قضا، با فضاگشایی به خداوند می‌گوییم این لحظه به من دانش بده، دانش ذهنی من به درد نمی‌خورد. «تویی دانای حکیم» و من در ذهنم دانای حکیم نیستم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دم او جان دَهَدَتِ رو ز نَفَخْتُ بپذیر

کار او کُنْ فیکون ست نه موقوفِ علل

*نَفَخْتُ: دمیدم

ای انسان، وقتی هشیارانه با فضاگشایی مرکزت را عدم می‌کنی، دم یا خرد زنده‌کننده زندگی است که وارد وجودت شده و به تو جان می‌بخشد، یعنی تو را به خودش زنده می‌کند. این تغییر و تحول به‌وسیله ذهن قابل فهم نیست، برو این را از آیه «نَفَخْتُ»، «روح خود را در تو دمیدم»، بپذیر، چراکه خداوند از طریق «کُنْ فَکان» که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، عمل می‌کند و کار او موقوف فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی ذهن نیست.

نکته ۱: ما مجبور به ماندن در ذهن نیستیم، بلکه می‌توانیم با فضاگشایی، زاده قضا بشویم و مانند کودکان در پی مادر خود، قضا، دویده و بدانیم که او داروی شفابخش ماست که لزومی ندارد او را تعریف یا توصیف کنیم و به ذهن دربیاوریم.

نکته ۲: اگر ما در هشیاری خود نگه داریم که آن چیزی که ذهن این لحظه نشان می‌دهد جسم بوده، مهم نیست و نباید به مرکزمان بیاید، و نیز بدانیم فکری که از ذهنمان می‌گذرد بی‌اثر است، فایده ندارد و به ما کمک نمی‌کند، خودبه‌خود سرعت فکرها کم شده و فضای درونمان باز می‌شود.



نکته ۳: ما باید بدانیم که با علت و معلول ذهنی و از این فکر به آن فکر پریدن، فضای درونمان باز نمی‌شود، بلکه باز شدن این فضا، همانند زبان باز کردن و راه رفتن کودک، یک استعداد ذاتی است و اگر با سبب‌سازی بخواهیم فضا را باز کنیم، بیشتر فضا را می‌بندیم. به‌طور مثال اگر بگوییم به طبیعت بروم، مسافرت بروم، با دوستی صحبت کنم یا کتاب بخوانم تا فضا باز بشود، درست مانند این است که بگوییم اگر فُنداق کودک را باز کنیم، او شروع به راه رفتن می‌کند.

نکته ۴: اگر ما دست از سر خود برداریم و خودمان را زیر منگنه و زیر فشار نگذاریم که چگونه باید فضا را باز کنیم، این فضا خودش باز می‌شود و مرکزمان عدم می‌گردد و متوجه می‌شویم آن عجله‌ای که ما داشتیم تا زود فضا را باز کنیم و به زندگی برسیم، بیشتر از روی مقایسه و رقابت با دیگران بود، تا به‌عنوان من‌ذهنی به دیگران ثابت کنیم که شما نمی‌توانید ولی من در کوتاه مدت توانستم فضا را باز کنم.

نکته ۵: با فضاگشایی و عدم شدن مرکزمان، دو خاصیت صبر و شکر در ما به‌وجود می‌آید. یعنی یک حالت رضایتی در ما ایجاد می‌گردد که شادی بی‌سبب زندگی را تجربه می‌کنیم و متوجه می‌شویم که باید صبر کنیم و به این ترتیب به زمانی که خداوند برای فضاگشایی ما تعیین می‌کند عمل کنیم.

پرسیدن معشوقی از عاشقِ غریبِ خود که از شهرها کدام شهر را خوش‌تر یافتی و انبوه‌تر و محتشم‌تر و پُر نعمت‌تر و

دل‌گشاتر؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸

گفت معشوقی به عاشقِ کایِ فتی

تو به غُربت دیده‌ای بس شهرها



معشوقی از عاشق خود [و در این جا زندگی از ما] می پرسد: ای انسان، تو در غربت، زمانی که هنوز در ذهن بودی و هشیاری ات با چیزهای زیادی همانیده بود شهرهای زیادی را دیده ای که بر اثر انعکاس مرکز همانیده تو و انسان های دیگر به وجود آمدند. البته آن ها در ظاهر شبیه شهر بودند ولی در حقیقت بیابانی بیش نبودند.

[ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۹

پس کدامین شهر زان ها خوش تر است؟

گفت: آن شهری که در وی دلبر است

کدام شهر برای تو دلنشین تر بوده است؟ عاشق در جواب می گوید آن شهری که دلبر، معشوق، در آن جا بوده است. [ما هم به خداوند می گوییم: شهری که در فضای خارج از ذهن است، جایی که فقط تو هستی.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰

هر کجا باشد شه ما را بساط

هست صحرا، گر بود سم الخیاط

*سم الخیاط: سوراخ سوزن

هر جا که شاه، خدا، بساط خود را گسترده باشد و ما بتوانیم فضا را بگشاییم آن جا مکانی وسیع و پهناور است. اگر چه به اندازه سوراخ سوزنی باشد. [به بیان مولانا ما حتی با وجود من ذهنی می توانیم با فضاگشایی به بهشت این لحظه وارد شویم. سوراخ سوزن همان تنگنای ذهن، در ورود به فضای یکتایی است که بسیار کوچک است. ما باید آن قدر من ذهنی خود را کوچک کنیم تا بتوانیم وارد صحرای پهناور و گلزار یکتایی شویم.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۱

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه

جنت است، ارچه که باشد قعر چاه

هر جا که یوسف ماهرو و زیبا که نماد خداوند است همراه ما باشد، آن جا بهشت موعود است. یعنی اگرچه ما هنوز در ته چاه ذهن هستیم اما هر بار که فضا را می‌کشاییم، با یوسفیت خود دیدار می‌کنیم و از جنس خدا می‌شویم، این فضای گشوده‌شده به ما کمک می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دستِ حق عیان

پس تحرّی بعد از این مردود دان

*تحرّی: جست‌وجو

چون دست قدرت خداوند، قبله مرکز عدم و فضای گشوده‌شده را آشکار کرده‌است و انسان با فضاگشایی به آن دسترسی دارد، بنابراین جست‌وجو در ذهن برای یافتن قبله، با سبب‌سازی ذهن کاری بیهوده بوده و قدغن است.

نکته: اگر ما یاد بگیریم که فضا بندی نکنیم، منقبض نشده و با سبب‌سازی ذهن عمل نکنیم، به‌زودی مرکز ما عدم شده و فضای درونمان گشوده می‌شود. ما نمی‌توانیم با فکرهای همانیده پی‌درپی مسائل زندگی خود را حل کنیم، این کار خودش مسئله‌سازی است و منجر به درد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

هین بگردان از تحرّی رو و سر

که پدید آمد معاد و مُستقر



*تحرّی: جست‌وجو

*مستقرّ: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

به‌هوش باش و از جست‌وجوی خدا در ذهن از طریق فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهنی دست‌بردار؛ چراکه هشیاری انسان به درجه‌ای از تکامل رسیده‌است که در این لحظه ابدی مستقر شود و با رها کردن عقل من‌ذهنی، روی پای ذات خود بایستد و به بی‌نهایت خداوند زنده شود.

نکته ۱: معاد همین لحظه است که باید با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و انداختن من‌ذهنی از زمان مجازی رها شده و با استقرار در این لحظه ابدی جاودانه شویم و روی پای زندگی بایستیم. ما نباید زنده شدن به خدا را به آینده موکول کنیم.

نکته ۲: متأسفانه ما هر لحظه چیزهای آفل را به مرکزمان می‌آوریم، حول محور آن‌ها فکر می‌کنیم و آن‌ها را قبله و مرکز توجه خود قرار داده و می‌پرستیم.

به‌عنوان مثال، ما در زمان‌های خاصی دعا می‌کنیم، در زمان‌های خاصی گریه کرده و عزاداری می‌کنیم، در زمان‌های خاصی می‌خندیم و جشن می‌گیریم، باورها و مکان‌های خاصی برای ما مقدس هستند، از نظر مولانا همگی این‌ها باطل و آفل است. سکون و آرامش ندارد. این‌ها «تحرّی» و جست‌وجوی خداوند در مکان و زمان است. گذاشتن مکان به‌جای خداوند و تعیین زمان برای معاد و زنده شدن به خدا کُفر است. این باورها جلوی استقرار معاد و زنده شدن به خدا را در این لحظه ابدی گرفته‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سُخره هر قبله باطل شوی



*ذاهل: فراموش کننده، غافل

*سُخره: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد

اگر لحظه‌ای از فضاگشایی و استقرار در این لحظه ابدی، غافل شوی و به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، به چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجه کرده و فضا بندی کنی در این صورت مرکزت جسم شده و تو تحت سلطه و مسخره هر قبله باطل، یعنی همانیدگی‌های آفل مثل پول، مقام و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد قرار خواهی گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸

همچو قومِ موسی اندر حرّ تیه

مانده‌ای بر جای، چل سال ای سفیه

*حرّ: گرما، حرارت

*تیه: بیابان شن‌زار و بی آب و علف، صحرای تیه بخشی از صحرای سینا است.

*سفیه: نادان، بی‌خرد

ای انسان نادان، تو مانند قوم موسی که چهل سال در گرمای صحرا ماندند و عاقبت هم نتوانستند راهشان را بیابند، در فضای ذهن و دردهای حاصل از همانیدگی‌ها، همچون خشم، ترس، حسادت، اضطراب، حس گناه و ملامت گم گشته‌ای و از یک وضعیت ذهنی به وضعیت دیگر می‌روی و نمی‌توانی از اسارت ذهن همانیده آزاد شوی.

نکته: ما سال‌ها به امید رسیدن به خدا عبادت می‌کنیم، کوشش می‌کنیم که به زندگی برسیم اما نتیجه‌ای ندارد. باید از خود پرسیم بعد از این همه عبادت کردن آیا ما واقعاً به خدا زنده شده‌ایم یا در دور باطل افکار افتاده و هنوز در ذهن

هستیم!؟



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۹

می‌روی هر روز تا شب هروله

خویش می‌بینی در اول مرحله

*هروله: تند راه رفتن، حالتی بین راه رفتن و دویدن

هر روز از صبح تا شب با عجله پیش می‌روی و با سبب‌سازی ذهن تندتند فکر و عمل می‌کنی اما همین که به خودت می‌آیی، می‌بینی که سر جای اولت، در بیابان ذهن و همانیدگی‌ها هستی و تمام تلاش تو در ذهن برای زنده شدن به خدا بی‌حاصل بوده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۹۰

نگذری زین بُعد، سیصدساله تو

تا که داری عشقِ آن گوساله تو

تا زمانی که به گوساله من ذهنی یعنی به همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن عشق می‌ورزی، حتی اگر سیصد سال هم بگذرد نمی‌توانی از این دور باطل و بیهوده ذهن که برای زنده شدن به بی‌نهایت خداوند طی می‌کنی، رها شده و به زندگی زنده شوی.

نکته: فاصله ذهن تا فضای یکتایی این لحظه بسیار کوتاه است ما به راحتی می‌توانیم با توجه نکردن به آن چه که ذهن نشان می‌دهد، با حرف نزدن و فکر و عمل نکردن برحسب آن‌ها یعنی با خاموش کردن ذهن فضا را باز کنیم و در این لحظه ابدی ساکن شویم. ما می‌توانیم با شناسایی این روند در خود در مدت کوتاهی از بیابان ذهن رد شویم.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com